بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 25 دی 1395.

در این بحث یکی از کسانی که قائل به عدم جواز قصاص هست من دون ضمانٍ، جامع الخلاف و الوفاق هست که عین عبارت اصباح الشیعه که آن هم با عبارت قنیه با یک تفاوتی یکسان است. در این کتاب آمده است. خب این بحث نقل اقوالش گذشته است من کتاب هایی را که یک مقداری در آن استدلال قابل توجهی وجود دارد آدرس هایش را عرض می کنم بحث را شروع می کنیم. نکت النهایه جلد 2 صفحه 29 و جلد 3 صفحه 171 بحث غایه المراد هم که عبارتش گذشت. مسالک الافهام جلد 13 صفحه 43، جلد 115 صفح 246، مجمع الفایده جلد 12 صفحه 127 جلد 13 صفحه 433. کشف اللثام جلد 9 صفحه 365 جلد 11 صفحه 164. حدائق ناظره جلد 20 صفحه 178. الأنوار اللوامع جلد 14 صفحه 418. مفتاح الکرامه جلد 15 صفحه 333 و جلد 16 صفحه 228. ریاض المسائل جلد 14 صفحه 242. جامع الشتات جلد 4 صفحه 274. این آدرس ها را من بر اساس جامع و فقه اهل بیت می دهم. بعضی از اینها مثل ریاض و اینها چاپ های مختلف دارند آن چاپی که در جامع فقه اهل البیت آمده است. من آنهایی که جدید دارد جدید آدس می دهم مگر تصریح بر خلاف کنم. مناهل صفحه 27، جواهر الکلام جلد 42 صفحه 313، قواعد فقهیه مرحوم بجنوردی جلد 7 صفحه 218. جامع المدارک جلد 5 صفحه 296. مبانی تکمله المنهاج مرحوم آقای خوئی که جلد چهل و دوم موسوعه امام خوئی است صفحه 165. عرض کردم در این مسئله عمده روایات مسئله است باید ببینیم روایات را چگونه در موردشان صحبت کنیم. دو تا روایت در مسئله هست که یک روایت آن دو نقل یک مقداری مختلف دارد و در هر سه روایت محمد بن أسلم واقع است. این مطلبی که مرحوم محقق حلی در نکت النهایه می گوید که این روایت و ان تکررت اصلش محمد بن اسلم است به یک معنا درست است. محمد بن اسلم اصل این روایت هست ولی دو تا روایت است ایشان یک روایتش را آورده است و یک روایت دیگر هم در مسئله هست تمام چیزهای ما در آن محمد بن اسلم است. البته ایشان محمد بن اسلم را ضعیف دانسته است و می گوید ضعیفٌ. مرحوم محقق اردبیلی در یک جا تعبیر می کند المجهول الحال. آن تعبیر درست تر است ضعیف آن که هست نجاشی تعبیر قیل در موردش دارد و ضعیفی که ایشان تعبیر کرده است تعبیر خوبی نیست. مجهول الحال که صاحب مجمع الفایده و البرهان در یک جایی به تناسب در مورد این محمد بن اسلم تعبیر کرده است الآن آدرسش را یادداشت نکردم. محمد بن اسلم مجهول الحال را بزنید آدرسش را پیدا می کنید. علی أی تقدیر ما با توجه به اکثار روایت محمد بن حسین بن أبی الخطاب و تکرر روایاتش در کتب مفتی به مثل کافی و امثال اینها که بحثش گذشت این را تصحیح سندی کردیم. عمده بحث سندی اش را همه اش حدیث روایتش قبلا گذشته است بحث های دلالی اش مطرح است. این روایت را در جامع احادیث شیعه ابواب الدین و القرض نقل کرده است. این روایت در سه تا مصدر وارد شده است. یکی در فقیه وارد شده است و در دو جای تهذیب. متن یک جا تهذیب با فقیه مثل هم است و یک جای دیگرش متنش متفاوت است. اینها را من می خوانم بنابر این چاپ جامع احادیث که جلد 23 باب 21 از ابواب دین و قرض حدیث 3 که حدیث 34043 مسلسل هست،

محمد بن اسلم الجبلی عن یونس بن عبد الرحمن عن عبد الله بن مسکان عن أبی بصیر قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن رجلٍ

اینگونه که اینجا نقل می کند در یک سندش یونس بن عبد الرحمن صدر سند است. اصلا محمد بن اسلم در سند کأنه واقع نیست بنابراین متنی که اینجا دارد. من اینها را یک مقداری جلسه آینده آدرس هایش را بر اساس آدرس های چیز می دهم. فرصت نکردم به منابع اولیه مراجعه کنم

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ يُقْتَلُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ لَيْسَ لَهُ مَالٌ فَهَلْ لِأَوْلِيَائِهِ أَنْ يَهَبُوا دَمَهُ لِقَاتِلِهِ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ قَالَ فَقَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الدَّيْنِ هُمُ الْخُصَمَاءُ لِلْقَاتِلِ

حالا در نقل تهذیب جلد 10 به جای خصماء، هم الغرماء للقاتل دارد. هم الخصماء للقاتل یعنی کأنه آنها مدعی قاتل هستند و از قاتل چیزی طلب دارند. غرماء باشد کأنه اگر خصماء باشد شاید ظهور قوی تری داشته باشد که کأنه الآن هم که از دنیا رفته است حق دارند بر گردن میّت. خصماء للقاتل هستند. این قاتل که اینجا هست و حقی به گردنش دارند و می توانند کأنه نسبت به جان او خصم جانش هستند همچنان که اولیاء مقتول نسبت به قاتل سلطنت دارند کأنه، و من قُتِلَ مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا، دیّان هم نسبت به قاتل خصم هستند و یک نوع سلطنتی دارند. می خواهد این را بگوید که یک نوع سلطنتی برای دیّان نسبت به مدیونشان که الآن قاتل است وجود دارد اما نتیجه این سلطنت چه می شود؟ می گوید

فَإِنْ وَهَبَ أَوْلِيَاؤُهُ دَمَهُ لِلْقَاتِلِ

اگر دمش را برای قاتل هبه کنند، چون کأنه این شخصی بوده است قاتل که جانش متعلّق حقّ دیّان بوده است. چون متعلق حق کأنه این را وقتی این را ببخشند، ضمن الدیه للقاتل. آن دیه ای که به گردن قاتل بوده است به گردن اینها می آید. چون متعلّق حق این جان بوده است این جان را وقتی بخشیده اند، آن دیه از ذمّه قاتل به ذمّه اینها متعلّق می شود.

فَإِنْ وَهَبَ أَوْلِيَاؤُهُ دَمَهُ لِلْقَاتِلِ ضَمِنُوا الدَّيْنَ لِلْغُرَمَاءِ

اگر خصماء باشد خب خیلی راحت می شود معنا کرد و اینها. هم الغرماء للقاتل باشد، غرما را هم باید بگوییم چون غریم هست، یک کبری مطوی باید بگیریم. نتیجه غریم بودنش این است که یک حقی بر ذمّه قاتل برایشان ثابت می شود. این تفریع فان وهب أولیاؤه دمه للقاتل بر هم الغرماء به خاطر آن کبری مطوی است. کأنه چون دائن نسبت به او هستند نسبت به جانش یک نوع حقی پیدا کرده اند. این حق سبب می شود که اگر اولیاء مقتول دم قاتل را ببخشند، این باعث می شود که آن دین به عهده اولیاء بیاید. چون در بعضی از کتاب های فقها یک مقداری در مورد اینکه تفریع چطور می شود و امثال اینها صحبت هایی هست. به نظرم تفریع را راحت بشود حل کرد خیلی تفریع این روایت مشکل سختی ندارد.

لِلْغُرَمَاءِ وَ إِلَّا فَلَا

اگر این را اولیاء نبخشند ضمان دیه برای غرما وجود ندارد. این را داشته باشید یک صحبتی اینجا مرحوم آقای خوئی از این مفهوم استفاده کرده اند بعد در موردش صحبت می کنیم. این یک روایت. اینجا در جلد دهم تهذیب به این شکل وارد شده بود. در جلد ششم تهذیب از طریق محمد بن حسن الصفّار نقل می کند

محمد بن حسن الصفار عن محمد بن حسین بن أبی الخطاب عن محمد بن أسلم الجبلی

این روایت به همین متن آمده است ولی تا این قسمتی که «فأن وهب اولیاؤه دمه للقاتل» این عبارتش فرق دارد.

إِنَّ أَصْحَابَ الدَّيْنِ هُمُ الْخُصَمَاءُ لِلْقَاتِلِ فَإِنْ وَهَبُوا أَوْلِيَاؤُهُ دِيَةَ الْقَاتِلِ فَجَائِزٌ وَ إِنْ أَرَادُوا الْقَوَدَ فَلَيْسَ لَهُمْ ذَلِكَ حَتَّى يَضْمَنُوا الدَّيْنَ لِلْغُرَمَاءِ وَ إِلَّا فَلَا

سؤال:

پاسخ: اینجا فان وهبوا أولیاؤه دارد. یا از باب أکلونی البراغیث باشد، از آن لغت باشد یا اینکه و ان وهب أولیاؤه باشد که شبیه آن تعبیری که در نقل دیگر وارد شده است. فأن وهب أولیائه دمه للقاتل حالا اینجا دیه القاتل دارد.

این متن می بینید کاملا قطعه اخیر متن متفاوت هست. حالا آیا واقعا دو تا نقل دو تا روایت هستند یا اینجا بین این دو روایت، اینها یکی هستند من تصور می کنم در این جور موارد اینکه ما بگوییم اینها دو روایت بوده است و دو نقل است بسیار مستبعد است. به عین متن محمد بن أسلم الجبلی عن یونس عن عبد الله بن مسکان عن أبی بصیر و امثال اینها خیلی مستبعد است. به احتمال قوی تر این است که اینجا یک سقط رخ داده است. اصل عبارت مثلا این شکلی بوده است، فأن وهب أولیاؤه دمه للقاتل ممکن است این شکلی باشد ضمن الدیه للغرماء و ان اراد القود فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدیه للغرماء و الا فلا. یعنی چون کلمه الدین للغرماء به خصوص قبلش ضمنوا وجود داشته است و تکرار شده بوده است از این ضمن الدیه للغرماء تا آن یضمن الدین للغرماء یک نوع سقط رخ داده است و امثال اینها. یک همچین چیزی احتمالش جدی است که اینجا سقط رخ داده باشد. حالا ما این بحث احتمال سقط را فعلا کنار می گذاریم ما بنا بر اینکه اینها دو تا روایت هستند کأنه دو تا متن هست بحث را دنبال می کنیم آن بحثی که اینجا اگر احتمال سقط را به طور جدی مطرح کنیم یک مقداری مدل بحث فرق می کند آقایان بحث سقط در کلماتشان نیست بحث را متفاوت بحث کرده اند. مرحوم شیخ طوسی در واقع عبارتی که در نهایه آمده بودند که بدون قود حق ندارد حتی یضمن الدین للغرماء، به اتکاء این متن دومی است. متنی که در جلد ششم تهذیب وارد شده است. و الا متن اولی که اصلا ربطی به آن بحث ندارد. این بحثش این است که اگر دیه ببخشد نتیجه بخشیدن این است که ذمّه اش مشغول به دیه می شود. اما اگر نبخشد اراده قود داشته باشد حکمش چیست اصلا از این روایت حکم قود به دست نمی آید. نسبت به او سکوت دارد. حالا ان اراد القود ان اراد القصاص چه حکمی دارد. مرحوم آقای خوئی از نقل اول اینگونه استفاده کرده اند که از مفهومش استفاده می شود که ضامن نیست اگر قصاص کند. خب این به فرض ذاتا ضامن نیست خود به خود ضمان حاصل نمی شود ولی اینکه آیا حق قصاص دارد بدون اینکه تضمین کند حالا تضمین به چه معنایی است بعد در موردش صحبت می کنیم. حالا چه به معنای به عهده گرفتنی باشد که با رضایت دیّان باشد یا به عهده گرفتنی باشد که بدون رضایت دیّان باشد این می خواهد بگوید که نسبت به این مطلب هیچ سکوت دارد. این عبارت این است فان وهب اولیاؤه دمه للقاتل ضمن الدیه للغرماء. با هبه دیه برای غرما ضمان خود به خود حاصل می شود. ضمان دیه برای غرما حاصل می شود. اما اگر هبه نکرد این ضمان خود به خودی حاصل نمی شود. اما آیا وظیفه دارد خودش تضمین کند و بدون تضمین کردن حق قصاص دارد یا ندارد حالا یا بدون تضمینی که با رضایت دیّان باشد حق قصاص دارد یا ندارد به آن کاری ندارد. این است که ایشان این دو تا را کأنه یک نوع معارض با آن گرفته است و امثال اینها هیچگونه معارضه ای بینشان نیست. بله نسبت به آن قطعه اولش فجائزٌ اینها یک نوع تعارضی بینشان وجود دارد بین این دو نقل. فان وهبوا اولیائه دیه القاتل فجائزٌ. ولی به نظر می رسد حالا منهای آن بحث سقط و اینها که عرض کردم اگر پایش وسط بیاید اصلا مدل بحث تغییر می کند به نظر می رسد که بین این دو تا جمع عرفی وجود دارد. اینها ظاهر و اظهر هستند. اینکه می گوید فان وهبوا اولیاؤه دیه القاتل فجایزٌ، ظهور دارد که می تواند این کار را انجام دهد و هیچ چیزی به عهده اش نمی آید. جایز است و حق دارد که ببخشد. ظهور در اطلاق قضیه اقتضا می کند که هیچ چیزی به گردنش نمی آید. ولی صریح در این نیست که هیچ چیزی به گردنش نمی آید. روایت اول هم در اینکه جایز هست آن را ببخشد می گوید اشکال ندارد. فان وهب اولیائه دمه للقاتل معنایش این است که می تواند این کار را بکند. ولی یک نتیجه دارد که اگر این کار را بکند دیه غرما به گردن این می آید. روایت اول نسبت به جواز ظهور دارد روایت دوم صریح است نسبت به جواز این مقدارش که اصلا با هم تعارض ندارند. روایت اولی که ضمن الدیه للغرماء این صریح در این است که اگر هبه کند، ضمان دیه غرماء به گردنش می آید. آن روایت ظاهرش این است با سکوتی که کرده است ظاهر سکوت این است که هیچ چیزی به گردنش نمی آید. اینها جمع عرفی دارد. به نصوصیت روایت اول از ظهور سکوتی این روایت رفع ید می کنیم و می گوییم اصلا در مقام بیان این جهت نبوده است. ببینید جمع عرفی که می خواهم بگویم یعنی این. یعنی این روایت فقط بحثش این بوده است که آیا جایز است این کار را بکند یا نیست. در مقابل بحث قود. در قود می گوید جایز نیست حق ندارد قود انجام دهد. فقط باید اول ضمان حاصل شود. آن ضمان که آنجا هست ضمان به معنای فعلی از افعال اولیاء است. اولیاء باید این تضمین از آنها سر بزند. حالا تضمین به چه معنا آنها را بعدا در موردش صحبت می کنیم. اگر روایت اول نبود ما می گفتیم که تنها ناظر به جواز تکلیفی نیست. از همه جهات حکم مسئله را می خواهد بیان کند. می گوید که تکلیفا جایز است و هیچ چیزی هم به گردنش نمی آید ولی به قرینه نصوصیت روایت اول در اینکه اگر هبه کند دیه به گردنش می آید، آن سکوت روایت را که ظهور داشت در اینکه هیچ چیزی به گردنش نمی آید از آن رفع ید می کنیم. می گوییم فقط ناظر به حکم تکلیفی است. اما وضعا آیا چیزی به گردنش می آید یا نمی آید از آن رفع ید می کنیم. به نظر می رسد که این دو نقل اگر ما باشیم و این بحث های متعارفی که وجود دارد، این جمع عرفی بین این دو تا روایت وجود دارد و خیلی مشکل آن چنانی ندارد. و الا فلا

سؤال: و الا فلا

پاسخ: بله.

سؤال: اگر این هبه نبود حالا هر چه بود ولو قود بود فلا ضمان

پاسخ: درست است. ضمان هم نیست. ضمان خود به خود است آن. اما ضمانی که وظیفه شان باشد به عهده گرفتن به او ناظر نیست. نکته ای که می خواهم عرض کنم همین است. اینکه وظیفه دارند تضمین کنند و اگر تضمین کردند در واقع این ضمان قهری است. آن ضمانی که نتیجه فعل و تعهد من است. تعهدی که واجب هم هست آن را انجام دهم به آن کاری ندارد.

سؤال: تفصیلی که در روایت دوم آمده است بی معنا می شود اگر هر دو یکی باشند. یعنی هر دو در صورت تضمین اگر جایز باشد روایت دوم می فرماید که اگر ببخشند، فجایزٌ بعد می فرمایند که جایز از لحاظ تکلیفی اما از لحاظ وضعی باید ضامن شوند.

پاسخ: نه هر دو اش ناظر به حکم تکلیفی است. می گوید بدون صدور فعلی از ناحیه اولیاء، هبه جایز است ولی قود جایز نیست. هر دو اش به حکم تکلیفی جایز است. آن می گوید که اگر می خواهند قود کنند بدون تضمین کردن قود جایز نیست ولی هبه لازم نیست تضمین کنند می توانند تضمین نکنند ولی هبه انجام دهند. اما اینکه خود به خود آیا یک ضمانی حاصل می شود شرعا یا نمی شود ما می گوییم که ظهور بدوی اش این است که شرعا هم حاصل نمی شود ولی با توجه به صراحتی که آن روایت دارد، از این ظهور رفع ید می کنیم. این صراحت علاوه بر اینکه در این نقل هست یک روایت دیگری محمد بن اسلم دارد آن هم صریح در این معنا است که اگر هبه کنند ضمان حاصل می شود. آن روایت روایتی بود که قبلا هم خواندیم یک بار دیگر می خوانم

وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَجُلٌ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّداً أَوْ خَطَأً وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ مَالٌ فَأَرَادَ أَوْلِيَاؤُهُ أَنْ يَهَبُوا دَمَهُ لِلْقَاتِلِ فَقَالَ إِنْ وَهَبُوا دَمَهُ ضَمِنُوا الدَّيْنَ

دیگر این صریحا این مطلب را هم در آن در این روایت هم هست. یعنی منهای آن قطعه اولش را هم اگر کنار بگذارید یک تعارضی بین این روایت فجایزٌ که در روایت نقل دوم تهذیب و نقل علی بن ابی حمزه وجود دارد آن به نظر می رسد که جمع عرفی دارد و راحت بشود اینها را با هم جمع کرد.

سؤال:

پاسخ: یک وضعی دیگر است. یعنی آیا حق دارد هبه کند یعنی اگر هبه کند هبه اش صحیح است؟ نسبت به قود آن یک بحث است آیا حق قود و حق هبه دارد یا ندارد. اما اینکه اگر هبه کرد یک حکم ضمانی به گردنش می آید یا نمی آید یک وضعی دیگر است. من تکلیفی هم که تعبیر می کند آن خیلی، یک وضعی خاصی است یعنی آیا حق هبه دارد اگر هبه می کند هبه اش صحیح است یا نیست. اگر بخواهد قود کند حق قود دارد یا ندارد. این یک بحث است و یک بحث دیگر اینکه اگر هبه کرد آیا ذمه اش به دین مشغول می شود یا نمی شود. این دو تا حکم وضعی مختلف است. اگر هم تکلیفی تعبیر می کند تکلیفی که با این وضعی خاص با هم همراه هستند.

بنابراین اگر ما باشیم و فقط این روایت ها خب خیلی مطالب مشکلی ندارد ولی مشکل اصلی ما یک روایت دیگر است که، همین روایت محمد بن اسلم عن علی بن ابی حمزه یک ذیلی دارد که به این ذیل توجه کافی نشده است. این ذیل را در انوار اللوامع مرحوم شیخ حسین بحرانی، آن آدرسی که دادم جلد 14 صفحه 418، به این روایت تذکر داده است و عمده اش این است که آن ذیل روایت را چه کار کنیم. بعد از آن عبارتی که دارد می گوید، ان وهبوا دمه ضمن الدین می گوید

قُلْتُ فَإِنْ هُمْ أَرَادُوا قَتْلَهُ

حالا اگر بخواهند بکشند

فَقَالَ إِنْ قُتِلَ عَمْداً قُتِلَ قَاتِلُهُ وَ أَدَّى عَنْهُ الْإِمَامُ الدَّيْنَ مِنْ سَهْمِ الْغَارِمِينَ

اگر اراده قتل داشته باشند مسئله ای نیست حق قصاص دارند دینش چه می شود؟ می گوید امام علیه السلام دینش را از سهم غارمین می دهد. این جور نیست که اول باید دینش را تضمین کنند نه، نیازی به تضمین ندارد. امام علیه السلام از سهم غارمین آن را می پردازد. بعد ادامه اش آن چیزی است که قبلا خواندم

قُلْتُ فَإِنَّهُ قُتِلَ عَمْداً وَ صَالَحَ أَوْلِيَاؤُهُ قَاتِلَهُ عَلَى الدِّيَةِ فَعَلَى مَنِ الدَّيْنُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ مِنَ الدِّيَةِ أَوْ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ بَلْ يُؤَدُّونَ دَيْنَهُ مِنْ دِيَتِهِ الَّتِي صَالَحُوا عَلَيْهَا أَوْلِيَاؤُهُ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِدِيَتِهِ مِنْ غَيْرِهِ

ببینید بعد از مصالحه می گوید الآن اولیاء وظیفه پیدا کردند. قبل از مصالحه اولیاء وظیفه ای ندارند به خصوص با توجه به ذیلش عبارت خیلی صریح تر می شوند. می گویند که اولیاء قبل از آن وظیفه ندارند که بروند آن دیّان را راضی کنند و با آنها ضمان ببندند به خصوص اگر ضمان را به معنای راضی کردن آنها. همچنین وظیفه ندارند که آن را به عهده بگیرند حالا ضمان را به هر معنایی که معنا کنیم. چه ضمان به معنای به عهده گرفتن باشد و چه ضمان را به معنا راضی کردن آنها و ضمان عقد ضمان بستن با آنها بگیرند نه این چیزی نیست. امام علیه السلام می گوید دین می ماند امام از سهم غارمین دین را ادا می کنند. این دو قطعه را چگونه با هم جمع کنیم؟ من فکر می کنم اینها هم جمع عرفی دارد. تصور می کنم به این معنا شاید بشود این جوری جمع عرفی کرد یک موقعی زمینه پرداختش توسط امام وجود دارد خب امام خودش امام حقی که این حکم را انجام می دهد وجود دارد و این دین زمین نمی ماند خب این حقّ ورثه نسبت به قصاص حقّ کاملی است. ولی اگر حقّ ورثه نسبت به قصاص بخواهد باعث شود دین زمین بماند نه این حق ندارد. به تعبیر دیگر اطلاق این روایت یعنی اطلاق روایتی که می گوید که ورثه حق قصاص ندارند باید اول ضمان ضامن هست این اطلاق را مقید می کنیم به صورتی که امام علیه السلام حضور دارند مبسوط الید هستند، و اگر هم دین چیز باشد از سهم غارمین این را می پردازند. اطلاق دارد دیگر این روایتی که گفته است امام می پردازد در صورتی است که امام مبسوط الید باشد. سهم غارمین هم به مقداری باشد که از آن سهم بشود پرداخت کرد. اگر در صورتی که اگر قصاص شود، دین زمین نماند. در این صورت حق قصاص ورثه کامل است. اصلا آن روایت انقدر ظهور قوی ندارد نسبت به صورتی که اگر قصاص صورت گیرد دین زمین نمی ماند. حالا بگوییم اطلاق دارد صورتی که اگر ورثه مطالبه قصاص کنند، دین زمین نمی ماند. نسبت به این صورت هم بگیرد خیلی راحت این روایت صریح است در جایی که دین زمین نمی ماند نسبتشان عموم و خصوص مطلق است. این تقیید می زند آن روایت را و نتیجه بحث این می شود که اگر اجرای حق قصاص باعث این می شود که دین دیّان زمین بماند حق قصاص ندارند. باید اول یا به عهده بگیرند یا حالا با رضایت دیّان به عهده گیرند حالا اصل ضمانش بماند بعدا در موردش صحبت می کنم. اگر غیر از این باشد باید اگر زمین نمی ماند خب حق قصاص دارند. این است که به نظرم این سه روایت منهای آن جهتی که عرض کردم آن سقط و امثال اینها شاید رخ داده باشد و امثال اینها اگر ما باشیم و این را به عنوان سه تا روایت تلقی کنیم این جوری می شود بین اینها جمع عرفی صورت داد. این را در موردش انشاءالله آن نکته ای که عرض کردم جلسه آینده در موردش صحبت می کنیم به علاوه آن بحث که مراد از این ضمان چیست. عقد ضمان است یا مراد از ضمان این است که تعهدی هست که ورثه است. لازم نیست دیّان هم راضی باشند. می توانند تعهد کنند و با این تعهد ذمه شان مشغول می شود. یعنی همه جا ضمان برای اینکه مشغول الذمه شوند باید دیّان راضی باشند ولی در خصوص این مورد لازم نیست که دیّان راضی باشند. همین که متعهد شوند ذمه شان مشغول می شود. این را انشاء الله جلسه آینده در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد